

تقریرهای برهان آنسلم در فلسفه جدید غرب

حمیدپارسانیا*

چکیده

برهانی که آنسلم در قرن یازدهم اقامه کرد، در فلسفه جدید غرب، یعنی از قرن هفدهم به بعد مورد توجه و بازخوانی دکارت، اسپینوزا، لایپ نیتس، هیوم و کانت قرار گرفت و هر یک از ایشان در مقام دفاع یا انتقاد نسبت از آن برآمدند. این مقاله مباحثی را که از قرن هفدهم تا کنون در فلسفه غرب، درباره برهان آنسلم شکل گرفته است، از منظر حکمت اسلامی بر می‌رسد. کلید واژه‌ها: وجود کامل مطلق، ذات کامل مطلق، برترین کمال، حمل اولی ذاتی، حمل شایع صناعی، قضایای تحلیلی و ترکیبی، محمول بالضمیمه، محمول من صمیمه، خارج محمول.



مقدمه

آنسلم (۱۱۰۹ - ۱۰۳۳) در فصل دوم از کتاب *خطابه، برهانی را بر اثبات وجود خداوند* ارائه می‌کند که برآمده از تعریف یا توصیفی خاص درباره خداوند است. (ر.ک: نماذج من الفلسفة المسيحية في العصر الوسيط)

گونیلون پنج اشکال بر برهان او اقامه کرد. آکونیناس نیز در قرن سیزدهم در کتاب *خلاصه لاهوتی به نقد این برهان می‌پردازد*. (The Samma Theologica)

برهان آنسلم در فلسفه جدید غرب، دیگر بار مورد توجه قرار گرفت. و فیلسوفانی چون دکارت، اسپینوزا، لایب نیتس، هیوم، کانت به دفاع یا انتقاد به آن پرداختند.

نگارنده پیش از این، درباره برهان آنسلم در فلسفه کلاسیک قرون وسطی سخن گفته است. («بررسی برهان وجودی آنسلم»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۳) این مقاله نیز گفت‌وگوهایی را که درباره این برهان از دکارت به بعد واقع شده است، بررسی و ارزیابی می‌کند.

برهان وجودی دکارت

برهان آنسلم که در قرن یازدهم مطرح شد، در همان زمان مورد تحلیل و نقد قرار گرفت و از قرن هفدهم نیز دیگر بار به طور گسترده طرح شد. دکارت در تأمل پنجم از کتاب *تأملات*، تقریری از آن را ارائه می‌دهد که با بیان آنسلم قرابت دارد. او می‌نویسد:

«به یقین من مفهوم وجود کامل مطلق را در ذهن خود از مفهوم هیچ شکل هندسی یا هیچ عددی کمتر نمی‌یابم و همچنین علم من به اینکه وجود بالفعل و سرمدی به ذات او تعلق دارد، از علم من به اینکه هر چیزی که بتوانم برای شکل یا عددی اثبات کنم، در واقع به آن شکل یا عدد تعلق دارد، از حیث وضوح و تمایز کمتر نیست. بنابراین، حتی اگر تمام نتایجی که در تأملات پیشین گفتم، باطل باشد، یقین به وجود خداوند برای ذهن من دست‌کم باید به اندازه یقینی باشد که تاکنون به تمام حقایق ریاضی مربوط به اعداد و اشکال داشته‌ام.» (تأملات، ص ۱۰۴ - ۱۰۵؛ ۹۳ - ۹۲ P. Descartes, R)

دکارت در این استدلال وجود کامل مطلق را بر مفهوم خداوند تطبیق می‌کند و وجود را برای این مفهوم، ضروری می‌داند و به دنبال این استدلال بر این نکته تأکید می‌کند که استدلال او را با حقایقی که وجود در مفهوم آنها مأخوذ یا لازم ضروری نیست، نمی‌توان نقض کرد. او می‌نویسد:

«وجود از ماهیت خداوند به همان اندازه انفکاک‌ناپذیر است که تساوی مجموع سه زاویه با دو قائمه از ماهیت مثلث راست‌گوشه و یا مفهوم کوه از مفهوم دره انفکاک‌ناپذیر است. بنابراین، تصور خدایی (یعنی ذات کامل مطلق) که فاقد وجود (یعنی فاقد کمالی) باشد، همان‌قدر مطرود ذهن است که بخواهیم کوهی را بدون دره تصور کنیم. اما اگرچه تصور خدای بدون وجود، درست مانند تصور کوه بدون دره واقعا برای من محال است، با وجود این، همان‌طور که از صرف تصور کوه توأم با دره، لازم نمی‌آید که کوهی در عالم وجود داشته باشد، همچنین از اینکه من خدا را واجد هستی تصور کنم، ظاهرا لازم نمی‌آید که خدا موجود باشد؛ زیرا فکر من هیچ‌گونه ضرورتی به اشیا نمی‌دهد و همان‌طور که می‌توانم اسب بالداری را تخیل کنم، با آنکه اسب بالدار اصلا وجود ندارد، همچنین چه بسا که من وجود را به خدا نسبت بدهم، بی‌آنکه اصلا خدایی وجود داشته باشد. اما قیاس مع‌الفارق است و در زیر ظاهر این اعتراض مغالطه‌ای نهفته است؛ زیرا از اینکه من نمی‌توانم کوهی را بدون دره تصور کنم، لازم نیست که کوه یا دره‌ای وجود داشته باشد، بلکه فقط لازم می‌آید که کوه و دره - خواه موجود باشند و خواه موجود نباشند - انفکاکشان از یکدیگر به هیچ روی ممکن نباشد. اما فقط همین که نمی‌توانم خدا را بدون وجود تصور کنم، مستلزم این است که وجود از خدا قابل انفکاک نباشد و بنابراین خدا وجود واقعی داشته باشد.» (تأملات، ص ۱۰۵ - ۱۰۶ و ibid, p.94)

قسمت اخیر گفتار دکارت، استدلال او را به بیان آنسلم نزدیک می‌کند؛ زیرا آنسلم استدلال را با تصور چیزی آغاز می‌کرد که کامل‌تر و یا بزرگ‌تر از آن را نمی‌توان تصور کرد. در قسمت اخیر استدلال و همچنین در آنچه دکارت پس از عبارات فوق می‌گوید، سخن از ذات کامل مطلق و یا جامع جمیع کمالات است.

مفهوم وجود کامل مطلق، به حمل اولی، شامل مفهوم وجود می‌شود و به همین دلیل، سلب مفهوم وجود از آن جایز نیست؛ اما مفهوم چیزی که برتر از آن را نمی‌توان تصور کرد و یا مفهوم ذات کامل مطلق و یا ذات جامع جمیع کمالات، به حمل اولی، مغایر با مفهوم وجود است و تلازمی که بین این مفاهیم با مفهوم وجود ثابت می‌شود، تلازمی است که در حقیقت مربوط به مصادیق آنها است. چیزی که مصداق کمال مطلق است، مصداق مفهوم وجود نیز هست و به همین دلیل تحقق مصداق برای یکی از آن دو، به معنای تحقق مصداق برای دیگری است و در این حال با آنکه بین مصداق این دو مفهوم، وحدت و



یگانگی است، بین خود دو مفهوم وحدت و یگانگی مفهومی نیست، بلکه ملازمه است. نسبت این دو مفهوم در این حال شبیه نسبت مفهوم صد و هشتاد درجه بودن مجموع زوایا با مفهوم مثلث است؛ زیرا قائمه بودن دو زاویه از مجموع زوایا در تعریف مثلث مأخوذ نیست، ولیکن دو قائمه بودن لازمه‌ای است که به برهان اثبات می‌شود.

دکارت نسبت وجود با مفهوم خداوند را به نسبت دو قائمه بودن زوایا با مثلث تشبیه می‌کند و این تشبیه نیز قرابت و نزدیکی برهان او را با برهان آنسلم تأیید می‌کند. آنسلم مفهوم چیزی را که برتر از آن را نمی‌توان تصور کرد، مفهوم خداوند در نظر می‌گیرد و آنگاه در فصل سوم می‌کوشد تا از طریق برهانی که مربوط به مصداق خارجی این مفهوم است، اشتغال یا ملازمه آن را بر وجود ثابت کند و از این طریق وجود واقعی را انفکاک‌ناپذیر از آن معرفی نماید.

نقد برهان دکارت

برهان دکارت اگر بر این سیاق تفسیر شود، پس از شباهتی که به برهان آنسلم پیدا می‌کند، در معرض نقدهایی قرار می‌گیرد که بر برهان آنسلم وارد می‌شدند؛ (ر.ک: «بررسی برهان وجودی آنسلم»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۳)، اما برهان او اگر به گونه‌ای سازمان یابد که از قسمت نخست عبارات او فهمیده می‌شود، یعنی مفهوم وجود در متن مفهومی قرار گیرد که از واجب حکایت می‌کند، با براهینی شباهت پیدا می‌کند که از سوی اهل معرفت ذکر شده است. در این صورت گرچه سلب وجود از آن محال است، مدار حمل و سلب، حمل اولی ذاتی است و استحالة سلب مفهوم وجود از مفهوم وجود کامل مطلق، دلیل و گواه بر تحقق مصداق خارجی برای آن نیست. («برهان صدیقین در آثار اهل عرفان»، اسراء، ۱۳۸۹، ص ۲۹)

بررسی تقریر اول برهان وجودی اسپینوزا

اسپینوزا نیز در ذیل قضیه یازدهم از کتاب اخلاق، دو تقریر از برهان مذکور ارائه می‌کند. قضیه یازدهم این است:

«خدا یا جوهر که متقوم به صفات نامتناهی است و هر صفتی از آنها مبین ذات نامتناهی و سرمدی است، بالضرورة موجود است.» (اخلاق، ص ۲۱ و نیز Ethics, Vol 31. P358) او در برهان نخست که ذیل قضیه می‌آورد، می‌نویسد:

«اگر این قضیه را قبول نداری، در صورتی که ممکن باشد، فرض کن که خدا موجود

نیست. در این صورت ذاتش مستلزم وجود نخواهد بود؛ اما این نامعقول است. پس خدا بالضرورة موجود است. مطلوب ثابت شد.» (همان، ص ۲۱ - ۲۲ و Ibid.P.355)

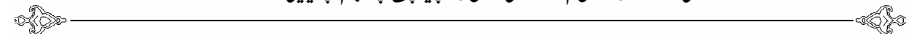
اسپینوزا در بخش تعاریفات درباره خدا می‌نویسد: «مقصود من از خدا موجود مطلقاً نامتناهی است؛ یعنی جوهر که متقوم به صفات نامتناهی است که هر یک از آنها مبین ذات سرمدی و نامتناهی است.» (همان، ص ۶ - ۷ و Ibid.P.355)

با توجه به تعریف او از خداوند، استدلال مذکور نظیر استدلالی است که از اهل معرفت نقل شده است. (ر.ک: «برهان صدیقین در آثار اهل عرفان»، اسراء، ۱۳۸۹، ص ۲۷) بنابراین همه آنچه در نقد آن استدلال بیان شده است، بر آن نیز وارد است. برهان اولی که سید حیدر آملی از اهل معرفت نقل می‌کند، این است که وجود از آن جهت که وجود است، قابل عدم نیست و هرچه از جهت ذات خود قابل عدم نباشد، واجب الوجود لذاته است. پس وجود واجب الوجود لذاته است. نقد مشترکی که بر این برهان و دیگر براهین منقول از اهل عرفان وارد است، این است که این‌گونه براهین در صورتی تام است که وجود مطلق، دارای مصداق خارجی باشد؛ زیرا وجود مطلق اگر در خارج تحقق داشته باشد، عدم را بر نمی‌تابد. این برهان در واقع گرفتار خلط مفهوم و مصداق است و حکمی را که برای مصداق وجود از آن جهت که وجود است، تحقق دارد، به مفهوم آن نسبت می‌دهد. مفهوم وجود مطلق و یا وجود از آن جهت که وجود است، در ظرف ذهنی به وجود ذهنی و در ظل وجود عینی علم موجود است و وجود علم، وجودی مقید است، که با ماهیت کیف نفسانی قرین و همراه است.

حضرت آیت الله جوادی آملی، این برهان را در کتاب عین نضاخ (تحریر تمهیدالقواعد) به تفصیل نقد کرده‌اند. (ر.ک: عین نضاخ، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۳۰۲)

تقریر دوم برهان وجودی اسپینوزا

تقریر دیگری که اسپینوزا در ذیل برهان اول اقامه می‌کند، نظیر استدلال دومی است که (ر.ک: «برهان صدیقین در آثار اهل عرفان»، اسراء، شماره ۳، ص ۱۷) از رساله نقد النمود (جامع الاسرار و منبع الانوار، نقد النمود فی معرفته الوجودی، ص ۱۵۴۷) نقل می‌کنند. در دو استدلال اولی که سید حیدر آملی نقل می‌کند، از عدم‌پذیر نبودن موجود مطلق استفاده می‌شود؛ با این تفاوت که در استدلال اول قابلیت عدم برای آن نفی می‌شود و در استدلال دوم مبدأ فاعلی عدم نفی می‌گردد و مسدود بودن راه‌های عدم از طریق فاعل آن اثبات می‌شود.



اسپینوزا در استدلال دوم پس از بیان این که هر یک از دو طرف وجود و یا عدم، سبب و علتی دارد، اعم از اینکه آن سبب ذات شیء و یا امر خارج از آن باشد، می‌نویسد:

«اگر دلیل یا علتی نباشد که مانع وجود خدا باشد و یا وجود را از او سلب کند، باید یقیناً نتیجه گرفته شود که او بالضرورة موجود است. برای اینکه چنین دلیل یا علتی موجود باشد، یا باید در طبیعت خدا باشد و یا در خارج از آن؛ یعنی در جوهری دیگر با طبیعتی دیگر؛ زیرا اگر طبیعت این جوهر با طبیعت خدا یکسان باشد، در این صورت وجود خدا پذیرفته شده است، اما جوهری که از طبیعت دیگر باشد، وجه مشترکی با خدا نخواهد داشت. لذا امکان ندارد که به او وجود دهد و یا از او سلب وجود کند و از آنجا که دلیل یا علتی که وجود را از خدا سلب کند، ممکن نیست در خارج از طبیعت الهی باشد، با فرض اینکه خدا موجود نیست، باید آن دلیل یا علت در طبیعت خود او فرض شود و این مستلزم تناقض است و چنین سخنی در خصوص موجودی که نامتناهی مطلق و از همه جهات کامل است، نامعقول است. بنابراین نه در خدا، نه در خارج او هیچ دلیلی یا علتی موجود نیست که بتواند وجود را از او سلب کند. پس خدا بالضرورة موجود است. مطلوب ثابت شد.» (جامع الاسرار و منبع الانوار، (نقد النقود فی معرفته الوجود، ص ۲۲ - ۲۳ و Ibid, p.358)

در استدلال دومی که سید حیدر آملی، از طریق نفی علل معدوم بودن موجود مطلق، اقامه کرده است، برای علت معدوم بودن سه فرض تصویر شده است. هر دو استدلال، هنگامی تام است که تمام فرض‌های متصور نفی شود.

در هر دو استدلال، به رغم اختلافی که دارند، فرض مشترکی وجود دارد و آن، این است که سبب معدوم بودن وجود مطلق و یا موجود مطلقاً کامل، نفس طبیعت آن باشد و در هر دو برهان، این فرض محال دانسته شده است. زیرا اگر وجود مطلق مقتضی زوال خود باشد، ممتنع الوجود خواهد بود؛ حال آنکه آن را وجود فرض کرده‌ایم. به بیان دیگر، فرض مذکور مستلزم تناقض است و چنین سخنی در خصوص موجودی که کامل و نامتناهی مطلق است، نامعقول است.

نقدتقریر دوم برهان اسپینوزا

استناد معدوم بودن وجود مطلق به نفس آن، در صورتی موجب تناقض است که وجود مطلق و کامل در خارج محقق باشد؛ یعنی مصداق آن موجود باشد. اما اگر تحقق مصداق آن محل نزاع باشد، از فقدان نفس طبیعت آن در خارج تناقضی لازم نمی‌آید.

مفهوم وجود مطلق، یا مفهوم وجود مطلقا کامل و یا مفهوم ضرورت ازلی، واجب و مانند آنها، به حمل اولی، وجود مطلق، کامل، ضروری، ازلی و واجب است و می‌تواند به حمل شایع مصداق نداشته باشد. البته اگر این مفاهیم مصداق داشته باشد، هیچ راهی برای معدوم شدن مصداق آنها نیست. مصداق این مفاهیم نه خود قابل عدم است و نه می‌توان سبب و علتی را برای معدوم شدن آنها تصویر کرد.

تقریر لایبنیتس از برهان وجودی آنسلم و نقد آن

لایبنیتس برای اعتماد به برهان آنسلم، استفاده از این مقدمه را نیز لازم می‌داند که تحقق واجب، ممکن است و مراد او از امکان، این است که وجود او با هیچ تناقضی همراه نیست. او می‌نویسد:

«بدین نحو فقط خدا (یا وجود واجب) است که این امتیاز را دارد که اگر ممکن باشد، باید هست باشد و چون هیچ امری ممکن نیست مانع امکان امری شود که شامل هیچ حد و نفی و در نتیجه شامل هیچ تناقضی نیست، فقط همین برای شناخت وجود خدا به نحو ماتقدم کافی است.» (منادولوژی، ص ۱۳۷ - ۱۳۸)

لایبنیتس تناقض‌آمیز بودن ذوات اشیایی را که تصور می‌کنیم، گواه بر موجود نبودن آنها می‌گیرد؛ اما تناقض‌آمیز نبودن را برای خیر دادن از وجود آن کافی نمی‌داند. اخبار از وجود اشیا تا هنگامی که از طریق اسباب و وسایط به صورت ضروری مبرهن نشده باشد، محتمل‌الکذب است. لایبنیتس معتقد است مفهوم واجب، ضمن آنکه مفهوم تناقض‌آمیز نیست، تنها مفهومی است که حمل وجود بر آن ضرورت صدق دارد.

نیاز برهان آنسلم و یا دکارت به مقدمه‌ای که لایبنیتس به آن می‌افزاید، محل تأمل است؛ زیرا گرچه هر قضیه صادقی عاری از تناقض است، اثبات صدق هر قضیه‌ای منوط به اثبات تناقض‌آمیز نبودن آن نیست و بلکه با اثبات صدق یک قضیه، می‌توان به سلامت آن قضیه و بطلان طرف نقیض آن نیز پی برد. اگر برهانی که دکارت و یا آنسلم بر وجود واجب اقامه می‌کنند، تام باشد، این برهان به تنهایی گواه بر تناقض‌آمیز نبودن ذات واجب خواهد بود. اما اشکال در صحت اصل برهان است و مقدمه‌ای را که لایبنیتس می‌افزاید، مقدمه‌ای نیست که اشکال جدی برهان را رفع کند. اشکال اصلی همان است که ضرورت صدق وجود بر ذات واجب بر مدار حمل اولی است و این ضرورت مانع از سلب وجود، به حمل شایع نمی‌شود.



هر شیء و از جمله وجود مطلق، احتمال دارد که به یکی از چهار طریق زیر معلوم شود، یا هر یک از این چهار طریق، مجرای اسناد عدم به آن است:

۱. شیء قابل عدم باشد، و به نحو انفعالی عدم را بپذیرد؛ ۲. شیء عدم را به نحو انقلاب پذیرا شود؛ ۳. شیء ذات و ماهیتی داشته باشد که گاه عدم و گاه وجود را پذیرا شود؛ ۴. شیء مفهومی باشد که به حمل شایع فاقد مصداق باشد؛ هر چند آن مفهوم به حمل اولی مشتمل بر وجود بوده، استناد وجود و عدم به آن یکسان نباشد.

هر چیزی که موجود باشد، با قید موجود بودن نمی‌تواند عدم را به یکی از دو راه اول بپذیرد؛ زیرا شیء موجود اگر با حفظ ذات خود قبول عدم کند، جمع بین نقیضین لازم می‌آید و اگر ذات خود را به طور کامل از دست بدهد، انقلاب محال لازم می‌آید؛ زیرا در این حال که وجود رأسا از بین رفته است، اصل جامع و مشترکی باقی نمی‌ماند تا از قبول و اتصاف آن خبر دهد.

البته عدم‌پذیر نبودن اشیا موجود به یکی از دو طریق فوق، چیزی بیش از ضرورت ذاتی را برای آنها اثبات نمی‌کند. به این معنا که هر وجود مادام که موجود است، عدم را به یکی از دو طریق نخست بر نمی‌تابد.

راه سوم معلوم شدن، راهی است که برای موجودات ممکن قابل تصور است. از آنجا که وجود یا عدم در ذات ماهیات ممکن مأخوذ نیست، می‌توانند بدون آنکه تناقض یا اختلاف لازم آید، عدم را بپذیرند. و این راه نسبت به وجود مطلق و واجب تعالی قابل تصور نیست.

راه چهارم، تنها راهی است که تصور معلوم بودن وجود مطلق و یا وجود واجب را ممکن می‌سازد و تا هنگامی که این راه سد نشود، احتمال معلوم بودن واجب تعالی باقی است و البته عدم وجود واجب منافاتی با تحقق وجودهای مقید ندارد و برهان آنسلم به رغم صور و تقریرات مختلفی که دارد، نمی‌تواند این راه را سد کند.

نقدهای هیوم بر برهان آنسلم و نقد آنها

هیوم همان انتقادی را که بر برهان امکان و وجوب وارد می‌کند (برهان امکان و وجوب و نقدهای کانت و هیوم، دو فصلنامه علمی - تخصصی حکمت معاصر، ۱۳۸۹، ص ۵)، بر تقریرهای مختلف برهان آنسلم نیز وارد می‌داند. اشکال او مبتنی بر تقسیمی است که درباره قضایا دارد. هیوم

قضایایی را که ضرورت صدق دارند، قضایای تحلیلی می‌داند و صدق آنها را در محدوده تعریفی می‌داند که ذهن برای موضوع اعتبار می‌کند. او قضایایی را که از خارج حکایت می‌کنند، قضایای مشکوک و مردّد خوانده، بر همین اساس وجود کاملی را که لایب‌نیس برای توجیه قضایای امکانی، فرض می‌کرد، محل تردید قرار می‌دهد. او این اشکال را بر برهان آنسلم نیز وارد دانسته و معتقد است که هیچ موجودی که عقلاً قابل اثبات باشد، وجود ندارد.

اشکال هیوم بر تقریری که لایب‌نیس از برهان امکان وجود دارد، (برهان امکان و وجوب و نقدهای کانت و هیوم، دو فصلنامه علمی - تخصصی حکمت معاصر، ۱۳۸۹، ص ۵) به جد وارد است؛ به‌ویژه که لایب‌نیس در بسیاری از مبانی با هیوم همگامی داشت. لایب‌نیس مدعی بود که وجود واجب راه تبیین و توجیه عقلانی گزاره‌هایی است که از دیگر موجودات خبر می‌دهند و هیوم پاسخ می‌داد که تردید عقلی به نحوی یکسان نسبت به وجود واجب و دیگر موجودات وجود دارد، یعنی انضمام قضیه‌ای مشکوک به دیگر قضایای مشکوک، موجب زوال تردید و شک نمی‌شود.

هیوم در آن اشکال مقدمات برهان لایب‌نیس را منع می‌کرد و بر بطلان آن دلیل می‌آورد؛ اما اشکال هیوم بر برهان آنسلم محل تأمل است؛ زیرا آنسلم وجود واجب را برای رفع تردید از موجودات امکانی فرض نمی‌گیرد، بلکه بر ضرورت وجود آن دلیل مستقلی اقامه می‌کند، به تعبیر لایب‌نیس، او تنها وجودی است که پس از حکم به امکان آن، از ضرورت منطقی برخوردار می‌شود. مراد لایب‌نیس از امکان، مانع منطقی نداشتن آن است؛ یعنی واجب امری است که با یقین نداشتن به امتناع آن و پس از تردید در وجود آن، حکم ضروری به وجود آن داده می‌شود؛ زیرا اگر او موجود نباشد و عدم به آن استناد داده شود، تناقض لازم می‌آید.

هیوم در برابر این استدلال نمی‌تواند به منع اکتفا کند، بلکه این استدلال به گونه‌ای است که برخی از مقدمات و مبانی هیوم را خدشه‌دار می‌کند. هیوم مدعی است که هرگز دلیل منطقی بر وجود هیچ امری نمی‌توان اقامه کرد و هیچ گزاره‌ای که از وجود شیئی خبر دهد، ضرورت صدق ندارد؛ حال آنکه برهان آنسلم نشان می‌دهد که خبر از وجود واجب تعالی به لحاظ منطقی ضرورت صدق دارد و در قالب قضایای تحلیلی - که مورد نظر هیوم است - توجیه‌شدنی است.



منع هیوم نه تنها قدرت مقاومت در برابر برهان آنسلم را ندارد، بلکه این اشکال بر مبانی هیوم نیز وارد می‌شود و هیوم برای دفاع از مبانی خود - یعنی برای دفاع از این که هیچ‌یک از قضایای وجودی ضروری نیستند - باید این برهان را رد کند؛ حال آنکه هیوم از این کار تن می‌زند. اگر هیوم به تفاوت دو حمل اولی و شایع توجه می‌کرد، می‌توانست ضرورتی را که از برهان آنسلم نتیجه گرفته می‌شود، بر مدار حمل اولی محدود کند و از آن طریق بر تردید خود، نسبت به گزاره‌های وجودی به حمل شایع پای بفشارد؛ اما هیوم این راه را نیز طی نمی‌کند.

نکته شایان توجه این است که گرچه به دلیل نقیصی که برهان آنسلم در حد ذات خود دارد، با برهان هیوم در گزاره‌های وجودی نقض نمی‌شود، اما ادعای هیوم که متأثر از آموزه‌های لایب‌نیتس و اسلاف او است، با دیگر گزاره‌های ضروری وجودی - نظیر اصل واقعیت که مرز سفسطه و فلسفه است - قابل نقض است؛ زیرا گزاره‌ای که از واقعیت خارجی خیر می‌دهد، با آنکه ضرورت صدق دارد، در مدار حمل اولی نیست و به حمل شایع صادق است.

اشکالات کانت بر برهان وجودی و نقد آن

کانت نیز بر برهان آنسلم چند اشکال وارد می‌کند. «اشکال اول ناظر به معنای هستی مطلقاً ضروری است و اینکه آیا ما به وسیله این مفهوم چیزی را می‌اندیشیم یا نه... آیا ما از راه مفهوم عنصری ضروری، مشروط، چیزی را می‌اندیشیم یا به واقع چیزی را نمی‌اندیشیم.» (The Critique Of Pure Reason. P.179) این اشکال را پیش از این، گونیلون و آکویناس مطرح کرده بودند و ناتمام بودن آن نیز در مقاله «بررسی برهان وجودی آنسلم» اثبات شده است. (فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۲)

اشکال دوم کانت این است که گرچه ذاتیات مفاهیم به مفاد قاعده «این همانی» از آن‌ها زایل نمی‌شدند، اما ذاتیات هر ذات همراه با اصل ذات، می‌توانند بدون آنکه تناقضی را به دنبال آورند، سلب شوند. به گفته وی:

«اگر من در داوری این همانی محمولی را در ذهن رفع کنم و موضوع را نگهدارم، به تناقض می‌انجامد. از این‌رو می‌گویم محمول ضرورتاً به موضوع تعلق دارد؛ ولی اگر محمول را با موضوع در ذهن یکجا از میان بردارم، دیگر هیچ‌گونه تناقضی ایجاد نخواهد

شد؛ زیرا دیگر چیزی بر جای نیست که تناقض لازم آید. اگر مثلثی را فرض کنیم، ولی در عین حال سه زاویه آن را وازنیم، این تناقض است؛ ولی اگر مثلث را همراه با سه زاویه آن یکجا منکر شویم، این کاملاً جایز است، ولی درست همین امر درباره مفهوم موجود مطلقاً ضروری نیز صدق می‌کند.» (همان، ص ۶۵۹ / ibid, p.180)

نقد فوق ناتمام است؛ زیرا امری که وجود و تحقق جزء و یا عین مفهوم آن است، راهی برای سلب وجود یا تحقق از آن نیست و وجود یا واقعیت از آن جز به تناقض سلب نمی‌شود. این امر از قبیل مثلث و دیگر مفاهیم ماهوی نیست که امکان سلب وجود از آن باشد. هرگاه وجود از موضوعی سلب شود، وجود از لوازم ماهوی آن نیز از باب سالبه به انتفای موضوع سلب می‌گردد؛ اما راهی برای سلب وجود از مفهوم وجود و مفاهیمی که متضمن معنای آن است، یافت نمی‌شود و به همین دلیل نمی‌توان وجود را از ذات واجب که مشتمل بر معنای وجود است، سلب کرد.

وجود تنها در صورتی از موضوعی که مشتمل بر معنای آن است، قابل سلب است که بین دو حمل اولی و شایع تفاوت گذاشته شود؛ اما کانت، وجود را فقط مفهوم ذهنی می‌داند و واقعیت خارجی را مصداق و محکی این مفهوم نمی‌داند، و به همین دلیل نمی‌تواند از این موضع بر برهان آنسلم اشکال کند. بنابراین برهان آنسلم گرچه از ناحیه خلط بین حمل اولی و شایع آسیب‌پذیر است، از اشکال دوم کانت آسیبی نمی‌بیند.

برخی از معاصران به قصد دفاع از برهان آنسلم به گونه‌ای دیگر به کانت پاسخ داده‌اند. در این پاسخ از امتیاز ضرورت ذاتی و ازلی استفاده شده است. به این بیان که لوازم ماهیات و همچنین لوازم عقلی مثلث در هنگام حمل بر موضوعات خود، به ضرورت ذاتی حمل می‌شوند و ضرورت ذاتی مقید به دوام موضوع است؛ یعنی حمل محمول بر موضوع تا هنگامی است که موضوع موجود باشد و در صورتی که موضوع موجود نباشد، محمول نیز به انتفای موضوع سلب می‌گردد؛ اما حمل وجود بر واجب تعالی به ضرورت ازلیه است و در ضرورت ازلیه، هیچ شرط و حیثیتی برای حمل محمول بر موضوع دخیل نیست. (کاوش‌های عقل نظری، ص ۲۲۳)

این توجیه، اشکال دوم کانت را رفع نمی‌کند؛ زیرا ضرورت ازلی و ضرورت ذاتی در حقیقت از احکام مصداق وجود است. واقعیت عینی و خارجی وجود مصداق مفهوم واقعیت و هستی است، اگر محدود باشد، از ضرورت ذاتی و اگر نامحدود باشد، از



ضرورت ازلی بهره‌مند است. مفهوم وجود و ماهیتی که وجود محدود، مصداق آن است و همچنین مفهوم وجود مطلق از جهت حکایتی که نسبت به فرد و مصداق خود دارد، هر یک به حمل شایع و به لحاظ مصادیق خود به ضرورت ذاتی و یا ازلی متصف می‌شوند. (ر.ک: تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۰۱)

برهانی که با نظر به مفهوم خدا و یا وجود واجب سامان می‌یابد، برای دفاع از خود نمی‌تواند از احکامی که مربوط به مصداق آن است، استفاده کند و در صورتی که به این عمل دست یازد به دام خلط مفهوم و مصداق گرفتار آمده است. پاسخی که به دفاع از آنسلم و یا دکارت در برابر اشکال دوم کانت داده می‌شود، باید به گونه‌ای باشد که از این خلط مصون باشد.

اشکال مبنایی کانت بر آنسلم و نقد آن

اشکال دیگری که کانت بر برهان آنسلم وارد می‌کند، مبنایی است. این اشکال ناظر به گزاره‌ای است که از وجود خداوند و یا واجب‌الوجود خبر می‌دهد؛ زیرا در این گزاره وجود بر واجب حمل می‌شود. کانت معنای عمومی وجود را انکار می‌کند. این اشکال در صورتی که وارد باشد، صرفاً بر برهان آنسلم وارد نیست، بلکه بر همه براهینی وارد می‌شود که در صدد اثبات وجود خدای تعالی هستند و به همین دلیل کانت آن را بر برهان امکان و وجوب نیز وارد می‌داند. (ر.ک: «برهان امکان و وجوب و نقدهای کانت و هیوم»، دو فصلنامه حکمت معاصر، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره اول)

کانت در ضمن نقد برهان آنسلم دلیلی را بر محمول نبودن معنای وجود بیان می‌کند که بی‌نیاز از بررسی و نقد نیست. او می‌گوید: «تفاوتی بین یک صد تالاری (تقریباً معادل صد دلار) که از وجود آن خبر داده می‌شود با یک صد تالاری که از وجود آن خبر داده نمی‌شود، نیست؛ زیرا اگر بین صد تالاری که از وجود آن خبر داده می‌شود و صد تالاری ذهنی امتیازی باشد، یعنی اضافه کردن مفهوم وجود پیشیزی بر ارزش آن بیفزاید. در این صورت صد تالار حکایت و دلالتی نسبت به صد تالار واقعی نمی‌تواند داشته باشد و صد تالار واقعی مصداق آن نخواهد بود.» (سنجش خردناب، ص ۶۶۱-۶۶۲، و "The summa Theologica", Kant, P. 181)

کانت از استدلال فوق می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که وجود محمولی نیست که با آن قضیه‌ای ترکیبی ایجاد شود و یا وجود کمالی نیست تا آنکه برای شیئی که برتر از آن را

نمی‌توان تصور کرد، ثابت باشد، بلکه وجود همان معنای رابط و مفاد کان ناقصه است که از ربط بین موضوع و محمول خبر می‌دهد.

استدلال کانت، هرگز ادعای او (اشکال مبنایی بر آنسلم) را اثبات نمی‌کند. استدلال او این حقیقت را اثبات می‌کند که وجود محمول انضمامی برای موضوعاتی نیست که بر آنها حمل می‌شود، بلکه خارج محمول و محمول من صمیمه است. حکیم سبزواری درباره تفاوت محمول بالضمیمه و محمول من صمیمه می‌گوید:

الخارج المحمول من صمیمه یغیر المحمول بالضمیمه
محمولی که از صمیم و حاق موضوع خارج می‌شود و انتزاع می‌گردد، غیر از محمول بالضمیمه است. محمول بالضمیمه محمولی است که واقعیت و وجودی ممتاز از وجود و واقعیت موضوع خود دارد؛ مانند اعراض. اما محمول من صمیمه، محمولی است که خارج از ذات و ذاتیات موضوع است؛ یعنی به لحاظ معنا و مفهوم غیر از مفاد مفهوم موضوع خود است، اما به حسب خارج و مصداق، واقعیتی جدا و ممتاز از موضوع خود ندارد و به همین دلیل صدق عنوان محمول من صمیمه یا خارج محمول بر ذات و ذاتیات شیء هنگامی که بر آن شیء حمل می‌شوند، محل تأمل است؛ زیرا ذات و ذاتیات، گرچه محمولات انضمامی نیستند، در هنگام حمل بر ذات به لحاظ مفهوم نیز مغایر با موضع هم نیستند.

در اصطلاح حکمای مسلمان، قضایایی که از محمولات انضمامی تشکیل شده باشد، قضایای ترکیبی نامیده می‌شوند و قضایایی که محمول آنها خارج محمول باشد، به قضایای تحلیلی نامبردارند. قضایای ترکیبی و تحلیلی در این اصطلاح، غیر از قضایای تحلیلی در اصطلاح کانت و هیوم است. قضایای تحلیلی در اصطلاح آنها قضایایی است که محمول از عناصر ذاتی موضوع باشد و این دسته از قضایا در مدار حمل اولی سازمان می‌یابند؛ حال آنکه قضایای تحلیلی در اصطلاح حکمای مسلمان، به لحاظ مصداقی مغایرتی ندارد. با این بیان قضایای تحلیلی در اصطلاح حکمای مسلمان، قضایایی است که محمول در آنها به لحاظ مفهومی غیر از موضوع است.

قضایای ترکیبی در اصطلاح حکمای مسلمان اخص از قضایای ترکیبی در اصطلاح کانت است. قضایای ترکیبی کانتی قضایایی است که محمول در آنها به لحاظ معنا و مفهوم، غیر از موضوع باشد، اما قضایای ترکیبی در اصطلاح حکمای مسلمان، قضایایی



است که بین موضوع و محمول مغایرت خارجی و وجودی باشد. استدلالی که کانت برای نفی معنای محمولی وجود بیان می‌کند، استدلالی است که زیادت و مغایرت خارجی وجود و محمول بالضمیمه بودن آن را نفی می‌کند و این استدلال خارج محمول بودن آن را نفی نمی‌کند. استدلال کانت نمی‌تواند مغایرت مفهومی معنای وجود را با ماهیاتی که بر آنها حمل می‌گردد و بی‌معنا بودن وجود محمولی را نتیجه دهد. ناگفته نماند که وجود از معانی و مفاهیم عامه است و دلایلی که حکمای مسلمان بر اشتراک معنوی مفهوم وجود اقامه می‌کنند، وحدت مفهومی آن را اعم از آنکه مفاد کان ناقصه و یا تامه باشد، اثبات می‌کند و اشکالی که کانت از ناحیه نفی معنای محمولی آن می‌کند، از مبنایی ناصواب برخوردار است. (ر.ک: «برهان امکان و وجوب و نقدهای کانت و هیوم»، دوفصلنامه علمی - تخصصی حکمت معاصر، ش ۱، ص ۱ - ۱۸)

استمرار برهان با ادله متعارض

اشکالات کانت و هیوم از مهم‌ترین اشکالاتی است که بر برهان آنسلم وارد شده‌اند و این اشکالات به شرحی که گذشت، هیچ‌یک قابل دفاع نیست؛ اما برهان آنسلم نیز خالی از خلط و خطا نیست. این برهان از ضرورت صدق حمل وجود بر واجب حکایت می‌کند و به لحاظ منطقی بر ضرورت وجود واجب الوجود گواهی می‌دهد. خواننده ضرورت صدق این قضیه را از قبیل ضرورت صدق قضایایی می‌بیند که به بیان لایب‌نیس و هیوم صورتی تحلیلی و به بیان کانت صورتی پیشینی دارند.

قضایای پیشینی کانت اعم از تحلیلی و یا ترکیبی عهده‌دار خبر از واقعیت عینی و اشیای خارجی نیستند. به نظر کانت راه خبر از موجودات عینی، حس و تجربه است و گزاره‌های تجربی از دیدگاه آنان از مرز تردید و احتمال گذر نمی‌کند. ضرورت صدق نداشتن و مرود بودن گزاره‌های وجودی از یک سو و ضرورت صدق گزاره‌ای که از وجود واجب الوجود خبر می‌دهد. از دیگر سو، مسئله، جدلی‌الطرفین است و به همین دلیل این برهان در بین کسانی که ادله متعارض را به نفع ادعای خود اقامه می‌کنند، پس از هیوم و کانت، ادامه یافته است؛ بدون آنکه هیچ‌یک از طرفین، برهانی تام بر ناتمام بودن دلیل و یا دلایل طرف مقابل اقامه کنند.



نتیجه

عناصر اصلی برهان، از آنچه آنسلم، دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس بیان کرده‌اند فراتر نمی‌رود و حد وسط اشکال‌هایی که ذکر شده است، به آنچه در مقاله «بررسی برهان وجودی آنسلم» (فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۳) از آکویناس، و در این مقاله از هیوم و کانت نقل شده است، محدود می‌شود. نوآوری‌ها به صور براهین و استدلال‌ها محدود می‌شود. فایندلی (Feindlee) در ۱۹۴۸ با تکیه بر شمول تردید نسبت به همه قضایای وجودی به نفی هر دلیلی پرداخت که به اثبات وجود واجب پردازد.

هارتشورن (Hartshorn) و مالکوم (Malcolm) هر یک تلاش خود را برای تبیین مجدد برهان آنسلم به کار بردند و کوشیدند تا نشان دهند برهان بر مبنای قضیه‌ای وجودی شکل می‌گیرد؛ چندان که راه را بر تردید مخالفان می‌بندد، اما همه این تلاش‌ها از اشکال اساسی خلط مفهوم و مصداق خالی نیست و این احساس را در دل ناقدان زنده نگه می‌دارد که به رغم اثبات منطقی وجود واجب، هنوز می‌توانند عدم واجب و یا حتی عدم عالم را بدون آنکه تناقضی لازم آید، تصور کنند. امکان منطقی عدم واجب که همچنان مورد تأکید پلاتینجا و دیگر ناقدان برهان است، ناشی از این است که برهان آنسلم ضرورت صدق وجود واجب را فقط در محدوده حمل اولی اثبات می‌کند و این برهان نسبت به وجود واجب به حمل شایع ساکت است.



منابع

۱. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸ ش)، جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح: هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۲. آنسلم، بروسو جیون (۱۹۶۹ م)، الرد علی جونیلون فی دفاعه عن الاحمق، «نماذج من الفلسفة المسيحية فی العصر الوسيط» ترجمه حسن حنفی، قاهره: الجامعية.
۳. _____ (۱۹۶۹ م)، «نماذج من الفلسفة المسيحية فی العصر الوسيط». (اوغسطين، آنسلم، توما الاکوينی)، ترجمه حسن حنفی، قاهره: الجامعية.
۴. اسپینوزا، باروخ (۱۳۶۴ ش)، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. پارسانیا، حمید (۱۳۸۹ ش)، برهان امکان و وجوب و نقدهای کانت و هیوم، حکمت معاصر، شماره اول، ص ۱-۱۸.
۶. _____ (۱۳۷۹ ش)، بررسی برهان وجودی آنسلم، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال پنجم، شماره دوم، مسلسل ۲۳.
۷. _____ (۱۳۸۹ ش)، برهان صدیقین در آثار اهل عرفان، اسراء، سال اول، شماره اول، ص ۱۷-۳۲.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷ ش)، عین نضاح - تحرير التمهيد القواعد، ج ۳، تهران: انتشارات الزهراء.
۹. _____ (۱۳۷۴ ش) تبیین براهین اثبات خدا، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۰. حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۰ ش)، کاوش‌های عقل نظری، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
۱۱. حنفی، حسن (۱۹۶۹ م)، نماذج من الفلسفة المسيحية فی العصر الوسيط (اوغسطين، آنسلم، توما الاکوينی)، قاهره: الجامعية.
۱۲. دکارت (۱۳۶۱ ش)، تأملات، ترجمه: دکتر احمد احمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. کانت (۱۳۶۲ ش)، سنجش خردناب، ترجمه شمس الدین ادیب سلطانی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۱۴. لایب نیتس (۱۳۷۵ ش)، منادولوژی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی.

۱۵. لاهیجی، عبدالرحمن ابن احمد (قاضی عضد)، المواقف فی علم الکلام، بیروت: عالم الکتب، بی تا.

Anselm, 1996 "Proslogium", "Philosophy Of Religion" Michael Peterson and ... New York Oxford University Press.

Aquinas, Thomas, 1971, "The summa Theologica", "In Great Books Of The Western World", Editor In Chief: Robert Maynard Hutehins, Chicago Encyelopedia Britannica, Vol.19.

Kant, Immanuel: 1971, "The Critique of Pure Reason", "in Great Books of The Western World", vol 42.

Spinoza, Benedict: 1971, "Ethics", "in Great Books of W western World", vol. 31.